

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

محور بحث ما فرمایشات محقق اصفهانی و نسبت فرمایش ایشان با فرمایش حضرت امام درباره ی ماده ی وفاء و صیغه ی افعال بود. قبلا هم فرمایشات محقق خوئی را خوانده بودیم. با توضیحاتی که داریم می دهیم نسبت فرمایشات ایشان با فرمایشات محقق اصفهانی هم روشن می شود. توجه داشته باشید که تتمه ی پایانی فرمایش محقق اصفهانی باقی ماند که همین آخرش برای بحث ما خیلی مهم است.

به طور خلاصه تا این جا محقق اصفهانی گفتند که وفاء یعنی تمام و ایفاء هم یعنی اتمام و اگر وفاء به فعل خورد یعنی اتمام فعل و اگر به چیزی مثل بیع و عقد که به منزله ی نتیجه است خورد عرفا از آن انجام عمل در نمی آید بلکه عرفا یعنی این که خود آن عقد را حفظ کنید و حلش نکنید.

نکته ی بعدی در فرمایش ایشان این است که گفتند وفاء در جایی صادق است که عهدی وجود داشته باشد. بنده جلد چهارم تعلیقه ی ایشان را هم آورده ام چون با قسمتی از آن خیلی کار داریم. گفتند وفاء در جایی هست که عهدی و قراری باشد لذا در صحیحه امام صادق علیه السلام عقد را به عهد معنا کرده اند.

نکته ی سومی که ایشان اصرار دارند این است که وفاء در همه جا به یک معناست. این طوری نیست که بگوییم وفاء یک بار به معنای اتمام شیء است و یک بار به معنای عمل به مقتضای آن مقتضی است. خیر! حتما وفاء به معنای اتمام است و همه جا یک معنا دارد.

نکته ی چهارمی که بحث کردیم اشکالی بود که ایشان به شیخ گرفتند. گفتند که اگر شما حتی وفاء را به معنای عمل بما یقتضیه الشئ بدانید باز هم باید متوجه باشید که وفاء متضمن قرار است. قرار شما بر عقد است و باید مقتضای عقد را عمل کنید نه مقتضای مقتضای عقد را. لذا ما عهدی بر تملیک نداریم که به مقتضای تملیک عمل کنیم. بلکه ما عهد بر عقد داریم. این ها تعابیر بسیار بسیار خوب محقق اصفهانی است.

آن جمله ای که عرض کردم این بود که:

ثم إن الوفاء على اجماله لا ينسب إلا الى مثل العهد و الالتزام و النذر لا إلى الربط و الشدّ و لذا يستهجن أن يقال "أوف بربطك" فالأمر بالوفاء بالعقود باعتبار تضمنها للعهود و لعله للتنبيه على هذه النكتة فسرت العقود بالعهود في الصحيحه.

که معنایش این می شود که امام علیه السلام معنای لغوی عقد را فرموده است بلکه از باب مناسبت حکم و موضوع - یعنی چون وفاء به عقد خورده است - فرموده اند که این جا عقد متضمن معنای عهد است. ایشان این طوری صحیحه را برای خودش حل کرده است. لذا گفته است:

لم يرد تعلق الوفاء بالعقد في القرآن الا في هذا المورد.

بقیه اش همان مطالبی است که گفته ایم. بعد می فرمایند که:

مما ذکرنا یعلم أن الوفاء فی جمیع موارد اطلاقه بمعنی واحد.

این هم از آن مدعاهای رئیسی ایشان است که ما بعدا با این کار داریم و باید ببینیم که آیا واقعا وفاء

دو معنا دارد و یک بار اتمام است و یک بار عمل بما یقتضیه الشئ است؟ ایشان می گویند خیر!

و هو اتمام الشئ بالقیام معه و عدم التجاوز عنه.

منتهی اگر به عمل خورد، اتمامش به ایجاد عمل است. اگر به چیزی مثل بیع خورد می گویند عرفا از

قرار معاملی علی ملکیه شئ بعوضه، ایجاد این قرار را نمی فهمیم بلکه حفظ خود آن قرار و خود آن

عهد را می فهمیم.

بعد هم ذیل این عبارت به شیخ اشکال می کنند:

و منها عن المصنف العلامة...

که شیخ گفته است وفاء عمل به مقتضای عقد است و بعد هم می خواهد از این عمل به مقتضای، لزوم

در بیاورد. محقق اصفهانی شروع می کنند اشکال کردن که:

اولا مبنای شما را در بحث وضع قبول نداریم که حتما باید وضع به تکلیف بخورد. همان مبنای شیخ

است. اشکال مبنایی می کنند که فعلا کاری به آن نداریم.

ثانیا: أن الوفاء كما اشار اليه هو العمل بمقتضى العقد لا العمل بمقتضى مقتضاه...

بعد هم می گویند که ما قرار بر ملکیت نگذاشتیم که عمل به مقتضای ملکیت کنیم و از آن حرمت تصرف در بیاید.

این ها جمع بندی هایی است که قبلا هم چند بار انجام داده بودیم و لازم هم هست.

### معنای صیغه افعال از دیدگاه محقق اصفهانی:

اما مطلب مهمی که ما داریم حیث صیغه ی افعال است. صیغه ی افعال به قول ایشان باید در وجوب مولوی ظهور داشته باشد. در مقابلش اگر قائل به حرمت نقض بشویم که در مقابل وفاء قرار می گیرد یا حرمت تجاوز و ترک که به قول ایشان تجاوز و ترک در مقابل وفاء است اما نقض ابلغ است، ایشان می گویند اگر این طور بگوییم این حرمت مولوی است و وجوب هم مولوی می شود.

این قلت به این که در معاملات، ارشادی است. ایشان می گویند که این جا معامله نیست. نگفته است "بع" یا نگفته است "لا تبیعوا" بلکه گفته است "اوفوا"، به وفاء خورده است. وفاء مخصوصا با توجه به مرغوبیت آن، که گاهی به عمل و گاهی به معامله می خورد و نتیجه ای است، خودش مورد رغبت و محبوبیت است، دلیلی نداریم که سراغ حکم وضعی ببریم بلکه ظاهر در حکم تکلیفی است. اگر تکلیفی شد ایشان می گویند نتیجه اش این می شود که این معامله باید ذاتا قابل فسخ باشد. برای همین می گوئیم نقض و فسخش تکلیفا حرام است یا حفظ آن تکلیفا واجب است. وجوب وفاء یعنی حفظ آن واجب است. "فسخش نکن" یا "فسخش حرام است". هر طور خواستید تعبیر کنید.

ایشان می گوید اگر من گفتم ظاهر صیغه ی افعال، وجوب مولوی است - حالا اگر خواستید با نقض کار کنید و حرمتش را بگویید یا با وفاء کار کنید و وجوبش را بگویید - اگر این طوری باشد که به وجوب و حرمت مولوی بخورد، بر این اساس، باید بگوییم معامله ذاتا لزوم ندارد. چون اگر ذاتا لزوم داشت و قابل فسخ نبود، خب این تکلیف به غیر مقدور می شد. مگر می شود که به کسی بگوییم کاری که اصلا نمی توانی انجام دهی را انجام نده؟! اگر واقعا فسخش نافذ نیست خب دیگر چرا بگوییم این کار را نکن؟! حفظش کن؟! حفظش کند یا نکند آن محفوظ است. این تکلیف به غیر مقدور می شود.

مشکل بودن التزام به اخذ معنای حقیقی وفاء و نقض در آیه و عدول به معنای عملی آن

دو:

ایشان می گوید البته این جا یک مشکل داریم و آن این است که معنای وجوب و حرمت مولوی فسخ، این است که فسخ حرام است. خب چرا فسخ حرام باشد؟ اگر این فسخ واقعا نافذ باشد، چرا باید حرام باشد؟ یا فرد شرعا و عرفا حق دارد که فسخ کند یا ندارد، اگر حق داشته باشد که فسخ کند، خب چرا حرام تکلیفی باشد؟! چه کارش کنیم؟ از این طرف می بینیم که ظاهر صیغه ی افعال به وفاء خورده است و این وجوب تکلیفی است، از آن طرف می بینیم که وجوب تکلیفی وفاء یا حرمت تکلیفی نقض و ترک و تجاوز، چرا باید حرمت داشته باشد؟! اگر این آقا عند العقلاء و الشارع، حق داشته است که فسخ کند خب چرا حرام باشد؟! اگر هم حق نداشته است که خب باز هم نمی شود

تکلیفش کرد که حفظش کند! ایشان می گوید لذا هر کاری اش بکنیم می شود مثل نقض در باب دلیل استصحاب. می گویند نقض در باب استصحاب چه بود که ما می گفتیم لا تنقض الیقین بالشک. خب نقض یعنی حلّ یقین. اگر کسی واقعا شک کرد آیا می توانیم به او بگوییم که یقینت را نقض نکن؟! خب نقض شد! دیگر دست من نیست که نقض کنم یا نکنم. اگر من دنبال وفاء حقیقی و نقض حقیقی باشم، خب دست من نیست. محقق اصفهانی می گوید همین اتفاق این جا دارد تکرار می شود. شما دنبال وفاء حقیقی هستید. می بینید که وفاء حقیقی را نمی شود واجب کرد. دنبال نقض حقیقی هستید ایشان می گوید که نقض حقیقی را نمی شود حرام کرد. چرا نمی شود؟ از این طرف اگر حرامش کنید معنایش این است که آن عقد قابل نقض است، خب اگر قابل نقض است یعنی آن فرد حق دارد که فسخ کند و اگر حقش هست چرا حرام باشد؟! اگر هم عقد قابل نقض نیست خب این فسخش نفوذی ندارد و لغو است که حرامش کنیم. ایشان می گوید همین قرینه است بر این که این جا وفاء و نقض حقیقی امکان ندارند.

بعد می گوید همین مساله ممکن است زمینه ساز این مطلب شود که بگوییم این جا وفاء و نقض عملی مورد نظر است. وفاء عملی دیگر مقدور ماست. یعنی من معامله کنم با این عقد بعد از فسخ، معامله ی موردی که فسخی در آن اتفاق نیافتاده است. این را می توانم. من نمی توانم عملا وفاء حقیقی را داشته باشم. چون وجوب تکلیفی وفاء حقیقی در هیچ صورتی جور در نمی آید. نمی توانم با نقض حقیقی کار کنم چون حرمت نقض حقیقی - چون حرمت تکلیفی شد - با این مطلب جور در

نمی آید اما می توانم بگویم که شما در عمل با این معامله، معامله ی عقدی را داشته باش که در آن فسخی صورت نگرفته است.

- ...

- دیگر اصلا با این کار ندارم.

- ...

- جور در می آید. چون خود آن غلط از آب در آمد از آن عدول کردیم. چون با حقیقی اش هر کار کردیم نتوانستیم کار کنیم.

- ...

- نمی دانیم. کار نداریم به این که چه اتفاقی افتاده است. در باب خیارات مساله ی من این است که عقدی دارم و بایع در آن فسخ کرده است، نمی دانم چه خبر است اما می گویم عملا با این معامله ی عقدی را بکن که در آن فسخی صورت نگرفته است. مثل استصحاب که می گویند لا تنقض الیقین. شما شک هستید، کاری نداریم به این که شک دارید اما عملا مثل کسی باشید که شک ندارد و یقین دارد. این را که می توانیم. شما می توانید در عمل یک طوری باشید که شک نداشته باشید. در عمل طوری رفتار کنید که فسخی صورت نگرفته است. ایشان می گوید این معنای اصالة اللزوم است.

## تقویت سخن شیخ در معنای وفاء و اصلاح معنای نقض:

حالا دقت کنید، ایشان می گوید اگر کسی این را بگوید یک راهی باز می شود که حرف شیخ را درست کنیم. اگر کسی گفت که این وفاء، وفاء عملی است که واجب هم هست. وجوبش هم یعنی لزوم معامله، نه تکلیفی چون تکلیفی را هر کاری کردیم خراب شد، نقض هم نقض عملی است که حرام است. حرمت نقض عملی هم یعنی لزوم معامله. ایشان می گوید اگر کسی این حرف را زد شاید یک ترقی ای بکند و بگوید اصلا این جا مساله ی وفاء و حرمت نقض، غیر از مساله ی فسخ است. خوب توجه کنید. اگر این درست شود خیلی مؤثر است. ایشان می گوید ما اصلا باید بگوییم نقض، در مقابل وفاء نیست. در واقع وقتی می خواهیم بگوییم " به عقد وفاء کن " معنایش این است که "عقد را حفظ کن" حفظ حقیقی را نتوانستیم عمل کنیم. چون نتوانستیم با حفظ حقیقی کار کنیم، معنایش این است که "به نتیجه ی عقد پای بند باش" درست است که ما در ابتداء، وفاء را اتمام و تمام دانستیم و گفتیم که اتمام و تمام، وقتی به مثل عقد می خورد، یعنی حفظ آن عقد، ولی چون نتوانستیم از این معنا، به عنوان وفاء حقیقی استفاده کنیم و سر آن بایستیم، برگشتیم سراغ این معنا که شما در این جور جاها دارید با وفاء عملی و نقض عملی کار می کنید. نقض عملی یعنی به مقتضایش پای بند باشید. نه این که خودش را حفظ کنید. حفظ خودش که امکان نداشت. اگر این طوری شد، معنایش این می شود که در واقع، حساب نقض را از فسخ جدا کنید. ایشان می گوید در واقع اگر کسی خواست یک چیزی را فسخ کند، فسخ آن به حل آن است. اما نقض آن به حل آن نیست. لذا



مواردی که ما جواز فسخ داریم معنایش این نیست که در حرمت نقض استثناء قائل شده ایم. محقق اصفهانی از آن آخر حرفش می خواهد نتیجه بگیرد که می شود فرمایش شیخ را در مجموع آیه درست کرد ولی با حفظ وفاء به معنای تمام.

ایشان می گوید وقتی یک چیزی را فسخ می کنید موضوعش را بر می دارید. ولی وقتی که می خواهید یک چیزی را نقض کنید می خواهید مقتضی را نگه دارید و مقتضا را عمل نکنید. حرمت نقض می خواهد بگوید این کار را نکنید.

یک کار پهلوانی ایشان می خواهد بکند. البته این را با "بل" ترقی می آورد و می گوید:

بل یمکن أن یقال إن حلّ العقد و فسخه المساوق لإعدامه لیس مساوقاً لنقضه.

فسخ غیر از نقض است. لذا در باب خیارات که یک دلیلی دارد شما یک جواز فسخ دارید. خیار مجلس دارید، خیار حیوان دارید، خیار شرط دارید. خیار، فسخ است. فسخ، حلّ عقد است. اما نقض عقد نیست. چون نقض عقد را ایشان می گوید قابل استثناء نیست. فسخ عقد، اعدام موضوع است. نقض عقد این است موضوع را نگه دارید، مقتضی را نگه دارید اما به مقتضا عمل نکنید. ایشان می گوید شیخ که این جا گفته است عمل بما یقتضیه، شاید همین را خواسته بگوید. محقق اصفهانی می گوید اگر شیخ بخواهد وفاء را آن طوری معنا کند ما مخالف هستیم. وفاء به معنای تمام است. ولی از باب مناسبت حکم و موضوع، یعنی این که وجوبی سر وفاء آمده است، شما می بینید وفاء حقیقی با وجوب تکلیفی جور در نمی آید، وفاء عملی مطرح می شود که عمل به مقتضا می شود. نقض عملی

محرم است. یعنی نمی توانید مقتضی را أخذ کنید اما مقتضا را خراب کنید. لذا ایشان کأن خواسته است برگردد و بگوید بله! اگر شما سراغ وجوب و فاء عملی و حرمت نقض عملی رفتید، آن موقع می گویند و فاء و نقض یک کار می کنند اما فسخ استثناء در وجوب و فاء نیست. فسخ استثناء در حرمت نقض نیست.

- ...

- ولی ایشان از اصالة اللزوم استفاده کرده است. علامه حلی را بعدا عرض می کنم. فقط جمله ی محقق اصفهانی را باید تمام کنم.

معنای این فرمایش محقق اصفهانی این است که از آن حرف قبلی شان مقداری دست برداشته اند. حرف قبلی شان این بود که و فاء در مقابل تجاوز و ترک است اما نقض ابلغ است. الان مقداری حیث نقض را جدا کرده اند. گفتند من یک و فاء دارم، یک تجاوز و ترک دارم و یک نقض دارم. لذا تعبیری که این جا دارند این است که وقتی حل عقد را مطرح می کنید نگویند که نقض همان حل عقد است. قبلا می گفتند نقض یعنی حل عقد، لذا حرمت نقض ابلغ از حرمت ترک است. حالا می گویند نقض، حل عقد نیست. بلکه نقض در مقابل ابرام عقد است و ابرام عقد یعنی عمل به مقتضای عقد، نقض وقتی است که شما مقتضی را أخذ کنید و به مقتضا عمل نکنید. در مقابلش فسخ وقتی است که حل عقد کنید یعنی سالبه به انتفاء موضوعش کنید. لذا بر اساس این حرف، مقداری حرف قبلی ایشان اصلاح می شود. الان می گویند حرمت نقض، حرمت حل نیست بلکه حرمت عمل نکردن به مقتضاء است. استثناء هم ندارد. حل، سالبه به انتفاء موضوع است، در مقابل خود عقد است. عقد و حل تقابل

دارند. نقض در مقابل وفاء است. وفاء در این جا عمل بما یقتضی است. نقض وقتی است که شما به آن مقتضاء عمل نکردید. سرجمعش همان حرف شیخ شد. این تعبیر ایشان هم جالب است:

بل یمکن أن یقال إن حلّ العقد و فسخه المساوق لإعدامه - اعدامه یعنی آن موضوع را منتفی کند -  
لیس مساوقا لنقضه. فإن النقض مقابل للإبرام لا لأصل العقد، فإن مقابله الحلّ و لیس إبرام العقد الذی  
هو مبرم فی نفسه إلا بملاحظة اقتضائه لمقتضاه. فمقابله التفکیک بین العقد و مقتضاه لا إزالة المقتضی  
و إعدامه و لا تفکیک مع بقاء العقد إلا عدم الجری علی وفقه و عدم الحركة علی طبقه.

بعد می فرمایند:

و منه یعلم - اگر این درست شود خیلی کار مهمی هست - أن الفسخ و الرجوع فی موارد جوازهما  
لیس نقضا جائزا.

دیگر فسخ سالبه به انتفاء موضوع است. استثناء در نقض نیست. نقض و نکث، قابل استثناء نیست.  
نقض یعنی شما مقتضی را اخذ کنید و مقتضاء را عمل نکنید.

- ...

- رحمت بر شما. یکی از کسانی که تا این جا با ایشان می آید بعدش می گوید اگر این طور  
بشود دیگر وجوب وفاء به درد خیارات نمی خورد. گفتم بعدا می بینیم نسبت این حرف با  
فرمایشات آقای خوئی و فرمایشات حضرت امام چیست. ایشان این سازمان بسیار فنی را  
طراحی می کند و آخرش به حرف شیخ می رسد ولی از باب مناسبت حکم و موضوع و عدم

امکان وفاء حقیقی و نقض حقیقی. وفاء حقیقی و نقض حقیقی امکان ندارد پس مجبوریم سراغ وفاء عملی برویم. وفاء عملی واجب است. یعنی واجب است که با این عقد، معامله ی عقد مؤثر بکنید. یعنی به مقتضایش عمل کنید.

شما می بینید در این فضا، محقق خوئی چقدر توانسته است از این سازمان دفاع کند. امام را هم بررسی می کنیم. چون امام هم این جا مصرّ هستند که آخرش وفاء یعنی عمل به مقتضاء. اما حالا عمل به مقتضاء را باید ببینیم که از خود وفاء در می آید؟ یا از مجموع تعلق وجوب به وفاء که وفاء عملی است و تعلق حرمت به نقض که نقض عملی است؟ آن موقع نقض مقابل وفاء است و عیبی ندارد، وجوب وفاء و حرمت نقض را داریم اما نقض به معنای فسخ نیست، نقض به معنای حلّ نیست. این سازمان حساب شده ی محقق اصفهانی است. ببینیم نسبت آن با فرمایشات تلامذه ی ایشان و علامه طباطبایی و هم چنین امام چه چیزی است؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.